۴ فروردین ۱۳۹۷ ـ شماره: ۹۰

مقاله ها

پایگاه اطّلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

هزاره‌ی اهریمن

نویسنده مقاله:
الیاس حکیمی

توجّه: دیدگاه‌های منتشر شده در پایگاه، دیدگاه‌های ارسال شده توسّط کاربرانند و لزوماً دیدگاه‌های این دفتر محسوب نمی‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحیم



هزاره‌ی اهریمن

الیاس حکیمی

زمین، گشته و گردیده است و زمان، آمده است و رفته است. همه چیز، به فراوانی تعداد سال‌ها و ماه‌ها و روزها دگرگون شده است، اما یک سوت شنیده و ناشنیده و مرموز، همواره در گوش زمین و زمان، خراش‌خراش، ادامه یافته و ساکت نشده است... صوتی پنهان در بُعد زمان که به زودی تکلّم عینی او هم رونمایی خواهد شد و با نیروهای پرشمارش در برابر انسان خواهد ایستاد؛ چراکه هنوز ناشناخته ماندن و وهم‌آلود بودن را به سود خویش می‌بیند. آری، صاحب این صدا در طول هزار سال هر چه خواسته کرده و بیش از آنچه را که خواسته، بشر برایش انجام داده است. چه، بشر به حکم نفسش، در واقع بی‌نیاز از الهامات و القائات و اغوائات اوست.

آن پچ پچ و پِس پس موذیانه‌ی هزار ساله و آن سوت و صوت مشکوک و آشکار و نهان، صدای ابلیس بوده است. این حقیقتی انکار نشدنی است که بشر با جهل خود، از هر دشمنی برای خویش دشمن‌تر است، لکن ابلیس لعین رجیم، نفس بیمار و ضعیف او را گمراه کرد و راه آتش را برایش نزدیک‌تر ساخت. او، استاد پیر و کارآزموده‌ی ساختن راه‌های میانبر است؛ میانبرهایی تا دوزخ! از جهل بشر بنایی بزرگ به هم رساند و فاجعه درست کرد. آن رانده شده، به واسطه‌ی بشر چه خون‌ها ریخت و چه سردارانی را ذبح کرد!

سردارانی که می‌توانستند حکومت خدا را در زیر پرچم خلیفه‌ی خدا بر زمین بگسترانند ... چه سرزمین‌هایی را بلعید و چه دشت‌های حاصلخیزی را تصاحب کرد که همه از آنِ خداپرستان بود تا در آن، کلمه‌ی لا اله الا الله را بلند آوازه سازند. امّا صحنه‌ی کارزار، بی هماورد بود و یکّه‌تاز میدان، دیوی خشمگین. آری، آن نفرین شده، میدان را تهی یافت که اینگونه به زمین خدا دست یازید و پرستندگان خدا را خوار ساخت و به کنج غارها و بیابان‌ها و شکاف کوه‌ها و مناطق دورافتاده تبعید کرد. زمان حسّاس انسان را از او گرفت و زمین ارزشمندش را که گذرگاهی برای بهشت ابدی بود، به سیاه‌چالی دوزخی تبدیل کرد. قرن‌های متمادی خود را پنهان داشت و از غفلت و تغافل بشر، به شدّت سوء استفاده کرد و برنامه‌های خود را به پیش برد؛ برنامه‌هایی به شدّت مخرّب و نابودگر.

او که دید نمی‌تواند در برابر هیچ یک از خلفای خداوند در طول تاریخ بایستد، چاره‌ی کار را در آن دید تا جلوی دیدگان مردم را بگیرد و گوش‌هایشان را حیله‌ای کند. آنقدر گرد و خاک کرد و آنقدر صدا زد تا چشم مردم، خلیفگان خداوند را نبیند و گوش آنان صدایشان را نشنود. این بود که هزاران نفر را به اسم خدای جدید و پیامبر جدید و امام جدید و مهدی جدید، به میدان فرستاد که گرد و خاک کنند و حرف‌های جور و واجور بزنند تا روزی که مهدی به میدان سخن می‌آید، نه کسی او را ببیند و نه صدایش را بشنود. آنقدر نایبان دروغین و نامه‌رسانان کذّاب و دجاله‌های بَزک‌کرده و نظرکردگان و مشرّفشدگان و دراویش و بلعم‌های باعورا و رمّالان و جادوگران و بیماران روانی را به میان مردم فرستاد تا بالأخره چشم و گوش مردم را از این جمله‌ی خبیث پر کند که: «باز کسی آمده است و از مهدی سخن می‌گوید»!

دیگر مگر می‌توانی نام مهدی را نزد کسی ببری؟ مگر می‌توانی در باب حکومت او سخن بگویی؟ مگر می‌توانی پیش‌ذهنیّت‌ها و پیش‌قضاوت‌های مردم را درباره‌ی او پاک کنی و یک جمله از یاری او و زمینه‌سازی برای ظهورش بر زبان آوری؟! شیطان آنقدر در این حوزه شرارت و تبلیغ کرده است که دیگر کسی نمی‌تواند مهدی را چنانکه هست به مردم بشناساند و از او سخن راست بگوید و مردم را به سویش فرا خواند. این است که کلام او و هر کسی که درباره‌ی او سخن راست می‌گوید، باید از میان این هیاهوها و قیل و قال‌های شیطانی بگذرد تا شنیده شود و این کاری به غایت دشوار است.

بشنوید شکوه‌های کسی را که درباره‌ی او سخن راست می‌گوید:

«به هر گوشه‌ای که می‌نگری شیطانی را می‌بینی که پرچمی را برافراشته و به سوی خود فرا می‌خواند و اباطیلی چند را برای مردم زینت می‌دهد تا از او پیروی کنند، بدون حجّتی از جانب خداوند یا عهدی از جانب خلیفه‌اش و هیچ یک را نمی‌بینی مگر آنکه فرومایگانی چند را گرد آورده و سرگرم ساخته و به این باور رسانده است که دوستان خداوندند و دوستانی جز آنان برای خداوند نیست، در حالی که نه در علم با دوستان او قرابتی دارند و نه در عمل با آن‌ها شباهتی؛ جز اینکه

نام‌های آن‌ها را بر خود نهاده‌اند و مقام‌های آن‌ها را ادّعا کرده‌اند، تا شاید بهتر از چیزی که هستند به نظر آیند یا به سبب کاری که انجام نداده‌اند ستایش شوند ... جز مغالطه منطقی ندارند و جز زبان‌بازی شیوه‌ای نمی‌شناسند! برای هر اشکالی بهانه‌ای یافته‌اند و بر روی هر رخنه‌ای ماله‌ای کشیده‌اند! دروغ را با راست می‌آمیزند تا باور آن آسان‌تر افتد و باطل را با حق می‌پوشانند تا تمییز آن دشوارتر گردد! اگر عالمی را بینند از او می‌گریزند تا مبادا رسواشان سازد و اگر جاهلی را بینند به او می‌آویزند تا شاید فریفته‌اش سازند! با تلبیس‌ها و تدلیس‌ها، مانند طاعون شیوع می‌یابند و مانند سرطان پیشروی می‌کنند، تا زمین را به گفتار یاوه بینبارند و زمان را به گمان بد بیالایند، تا گفتار درست در آن رونقی نیابد و راه راست در آن کژ نماید!» (گفتار ۷۸)

«پس بدین سان هیچ درِ گشوده‌ای را به سوی مهدی نمی‌گذارند مگر آنکه می‌بندند و هیچ راه کوتاهی را به روی یارانش نمی‌گذارند مگر آنکه سد می‌کنند و هیچ منزل‌گاه بکر و پاکیزه‌ای را برای دوستدارانش نمی‌گذارند مگر آنکه به گند می‌کشند! هر روز به رنگی در می‌آیند و درباره‌ی خود ادّعای جدیدی می‌کنند و به کشف تازه‌ای نائل می‌شوند؛ چراکه جاه‌طلبی‌ها و گزافه‌گویی‌هاشان را پایانی نیست. حق را به باطل می‌آمیزند و راست را به دروغ می‌آلایند، تا جایی که نه برای حقّ حرمتی می‌ماند و نه برای راست قیمتی! هنگامی که پرچم حق برافراشته می‌شود کیست که آن را بشناسد و هنگامی که سخن راست گفته می‌شود کیست که آن را بپذیرد؟! چشم‌ها کور و گوش‌ها کر و دست‌ها خسته شده است و دیگر حوصله‌ای برای سنجش و بررسی نیست؛ چراکه مدّعیان، تخم بدگمانی را در هر جا پاشیده‌اند و غبار بدبینی را در زمین و زمان برانگیخته‌اند و جان را به گلو و کارد را به استخوان رسانده‌اند.» (گفتار ۱۸)

گرچه ابلیس را حدّ و مرزی است که تار مویی پس از آن، نه قدرتی برای او هست و نه علمی؛ و آن، «برهانی قاطع و نوری ساطع» از سوی خداوند است که دست احدی به آن نمی‌رسد و عاقبت نیز مؤمنان با چنگ زدن به همان نور و برهان، ابلیس و دشمنان خدا را شکست خواهند داد، امّا امروز با این نابسامانی مردم، زمین جولانگاه شیطان و دار و دسته‌اش شده و رقیبی برایش نیست.

و سپس، بدترین دشمنی او با آدمی این بود که سرش را گرم و حواسش را پرت کرد؛ تا نفهمیم چه بر سر خود آورده‌ایم! بشر بسیار نادانِ بسیار ستمگر، «ظَلُومًا جَهُولًا»، چون کودکی که علی رغم نیاز شدید به وجود پدر و مادر از خانه می‌گریزد و مأوا و مأمن خویش را ترک می‌گوید و نمی‌داند که از فردای همان روز، این فرارش چه عواقبی برای او دارد، سرگرم بازی‌های شیطان شد و حواسش پرت شد و فراموش کرد که چه کرده است!

او به جانشین خدا بر روی زمین پشت کرده و فارغ از او به زندگی خویش ادامه می‌دهد. امروز دیگر خودش را به کلّی بی‌نیاز از او می‌پندارد و اساساً دارد یادش می‌رود که پدر و صاحب و ولی و قیّمی دارد. پس بهتر است بگوییم انسان خودش را از خدا بی‌نیاز پنداشته است که به هر قانون جنگلی تن می‌دهد، ولی به قانون خداوند که کائنات را بر اساس آن می‌گرداند و تعدیل می‌فرماید، تن نمی‌دهد تا به جای نیک‌بختی و خوشی و عدالت، در ظلم و ترس و غم زندگی کند! شیطان هم دقیقاً همین‌جا را نشانه رفته و نمی‌گذارد که این نیاز احساس شود تا زمان بگذرد و بگذرد. وقتی زمان می‌گذرد، شیطان امید می‌برد که دیگر بشر به یاد نیاورد که کسی دارد و خدایش حاکمی فرستاده است و اصلاً خدایی دارد حیّ لایموت! بدبختانه همین‌طور هم شده است. بشر از کاشانه گریخت و از لحظه‌ی گریختن دیگر تنها نبود، بل همنشینی خبیث و دوستی ناباب او را دریافت و او را هر روز از خانه‌اش دورتر کرد و امکان بازگشتش را سخت‌تر تا اینکه امروز دیگر فراموش کرده که اصلاً خانه‌ای داشته است.

سقوط یک سنگ از ارتفاع پنج هزار متری سطح زمین چگونه است؟ آری، هر ثانیه بر سرعتش افزوده می‌شود. همین‌گونه هر ساعتی که در نبود حکومت مهدی بر جهان می‌گذرد، امکان ایجاد این حکومت را یک و بلکه چند روز به تأخیر می‌اندازد و هر یک روز زندگی در زیر پرچم شیطان، برافراشته شدن پرچم خدا را یک هفته به تأخیر می‌اندازد و هر هفته زیستن در ظلم، یک ماه و بلکه بیشتر از یک ماه، استقرار عدالت را به عقب می‌اندازد و سخت‌تر می‌کند و هر ماه، یک یا دو یا چند سال و هر ده سال، پنجاه سال تأخیر و ...

بی هیچ نظم مشخّصی. نظم آن را بی نظمی بشر در تخریب خودش و زمین و آسمان خدا تعیین می‌کند. گاهی آدمیان در طول یک روز چنان جنایاتی می‌کنند که امکان تشکیل حکومت مهدی را روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها به عقب می‌اندازند. این است زمانی که از دست می‌دهیم و شیطان از ما می‌خرد! و این روند را پایانی نیست!

آری، اکنون در این غوغای دهشتناک، سال جدیدی از راه رسیده است. اینجا واقعیتی به غایت ترسناک وجود دارد. محاسبات فیزیک این را می‌گوید. صغرا و کبرای منطق این را نتیجه می‌دهد. معادلات ریاضی این پاسخ را برای ما به دست می‌آورد. تجربه‌ی عینی و حسّی تک تک ما انسان‌ها این را می‌گوید که: این سقوط را توقّفی نیست!! به دیگر سخن، با این روند مخوف، هیچ‌گاه منجی جهان، مجال ظهور و بروز و حکومت نخواهد یافت. هرگز!!

بله! واقع‌بینان، تنها و تنها همین را می‌بینند و بس!

و این است خبر بسیار مهم و تکان دهنده که: بدترین سال این دو هزاره، فرا رسیده است! همچنان که سال قبل، بدترین سال هزار سال اخیر بود و سال بعد، بدترین سالِ هزاره‌ی اهریمن خواهد شد. سال به سال،

زوالی بر روی زوال! وقتی میوه‌ای رو به فساد می‌رود، وقتی در انبار آذوقه، قارچ و کپک و انگل پدید می‌آید، وقتی ویروس مجال تکثیر می‌یابد و وقتی فساد و خرابی، سر تا پای آدمی را فرا می‌گیرد، تا وقتی که مانعی آن را متوقف نکند، روز به روز و ساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه، بدتر می‌شود.

آهای آدم‌های جهان! خودتان بگویید: جهان بهتر شده است یا بدتر؟ کیست که این را به حسّ و تجربه و چشم سر درنیافته باشد؟ کدام جامعه‌شناس و روان‌شناس و جغرافی‌دان و مردم‌شناس عاقل و واقع‌بین و راستگو و منصف است که نگوید سال ۲۰۱۸ بدترین سال دو هزار سال اخیر در جهان است؟! اگر کسی نمی‌گوید به این علت است که نمی‌فهمد! یا می‌فهمد و نباید بگوید یا باید بگوید و نمی‌تواند بگوید! زمین گرم‌تر، بیماری‌ها بیشتر، عمرها کوتاه‌تر، انسان‌ها ضعیف‌تر، جنایات بیشتر و هولناک‌تر، سلاح‌ها مخرّب‌تر، تهدیدات بزرگ‌تر، بی‌نظمی به وجود آمده در طبیعت بیشتر، پرستش شیطان علنی‌تر، گروه‌ها و دین‌ها و فرقه‌های انحرافی و ساختگی بیشتر، اقتصاد ضعیف‌تر، فقر دامن‌گیرتر، طبقاتی شدن جوامع انسانی و فاصله‌های طبقاتی بیشتر و عمیق‌تر، توزیع ثروت ناعادلانه‌تر، جنگ‌ها بیشتر، فساد و فحشا شدیدتر، کشتار بی‌گناهان و نسل‌کشی بیشتر، بلایای طبیعی سنگین‌تر، لایه‌ی اُزن نازک‌تر، گازهای گلخانه‌ای بیشتر، بیماری‌ها عجیب‌تر و مقاوم‌تر، سرطان‌ها متنوع‌تر، جنگل‌ها کمتر، گونه‌های حیوانی و گیاهی کمتر، ساخته‌های دست بشر از فولاد و بتن و آهن و آلومینیوم گرفته تا فراورده‌های دستکاری‌شده‌ی ژنتیکی و بیولوژیکی خطرناک‌تر، سموم خطرناک بیشتر، خائنان به بشریت مخوف‌تر، باندها و شبکه‌های مافیایی بزرگ‌تر و ثروتمندتر و زورآورتر، یهود قوی‌تر، امنیت ناپایدارتر، کودکان وحشی‌تر و جوانان بزه‌کارتر، بنیان خانواده ضعیف‌تر، تجربیات تلخ مرگ و میر و نقص عضو و صدمات و جراحات بر اثر فن‌آوری‌های تجربه شده و تجربه‌نشده بیشتر، امواج کشنده و مضرّ رادیویی، صوتی و مغناطیسی بیشتر، سموم خاک و آب و غذا بیشتر، اخلاقیات و فضائل انسانی کمیاب‌تر، ماسون‌ها و فراماسونری فراگیرتر، رسانه‌ها مخرب‌تر و دروغگوتر، انسان‌ها اسیرتر و مصرف‌کننده‌تر، منابع طبیعی کمتر، افیون‌ها و اعتیادآورنده‌ها و روانگردان‌ها از هر دوره‌ای خطرناک‌تر و متنوّع‌تر، جادو و رویآوری به علوم غریبه بیشتر، تفرقه و چند دستگی در ادیان الهی بیشتر و امکان اتّحاد آنان کمتر، جدایی و نفرت مسلمانان از هم بیشتر و دشمنی جهان با آنان سخت‌تر، انسان‌ها تنهاتر و مشغول‌تر و مکانیزه‌تر، آمار خودکشی افزون‌تر، بیماران مازوخیست و سادیست در انواع مختلفش بیشتر، آلودگی زمین و فضای اطراف آن وسیع‌تر...!

حرف این نیست که به گذشته بازگردیم یا گذشته‌ها را یاد کنیم و افسوس آسایش و آرامش بیشتر جهان را بخوریم! حرف این است که ببینیم چگونه تیشه به ریشه‌ی خود می‌زنیم و آخر الأمر ریشه‌کن می‌شویم! حرف این است که بدانیم چه روزهایی پیش رو داریم. حرف این است که بدانیم اوضاع جهان در همین ماه آینده از این ماه وخیم‌تر است و همین هفته‌ی آینده، زمینیان در سقوط آزادشان، کیلومترها پایین‌تر رفته‌اند!

در نظر خداوند، هر سالی که بر زمین می‌گذرد و او اطاعت نمی‌شود، نام الله و خلیفه‌اش کهنه‌تر می‌شود، اما در نظر ما قضیه عکس است: سالی نو، بهاری نو، خانه‌ای نو، مرکَبی نو، لباسی نو و امیدی نو و کاری نو و و و ...

خبر این است ای بی‌خبران! نام امسال این است و شما نامه‌ای پوشالی و مزخرف خودتان را بر آن می‌نهید:

«بدترین سالِ بدون حکومت مهدی»!

و می‌رود تا مهدی نیز چون اسلام کامل و خالص، به فراموشی سپرده شود و چون رؤیایی قدیمی یا خیالی وهم‌آلود تنها به ذهن‌های کودکان راه یابد، یا افسانه‌ای کهن که می‌رود تا از سینه‌ها رخت بربندد!

آری، برخی و تنها برخی از اسلام‌نشناسانِ به ظاهر دلسوز، به این نتیجه می‌رسند که اصلاً مهدی نخواهد آمد و این‌ها خیالات و خرافات است! و سپس کودکانه و احمقانه می‌گویند: چاره‌ی ما حکومتی از نوع فلان و بهمان است! یا چاره‌ی ما حکومت فلانی و بهمانی است!

سپس به ذهن کوتاه‌بینان هم که بنگری می‌بینی از این واقعیت ترس‌آور و تهدیدآمیز، تعابیر اقتصادی و مالی می‌کنند و این‌طور تأیید می‌کنند که: «بله، هر سال وضعیت اقتصادی و معیشتی و رفاهی مردم بدتر می‌شود و دزدی‌ها و غارت‌ها بیشتر و مردم نادارتر و فقیرتر و بازار خرید و فروش املاک راکدتر. یارانه‌ها هم که رفته رفته قطع می‌شود و قبوض آب و برق و گاز و تلفن با سرعت نور گران‌تر می‌شود!»

آری، این هست، لکن غافلاند از آنکه کسی می‌آید و می‌گوید: «در اروپا که مردم روز به روز مرفّه‌تر می‌شوند! و فقط شما هستید که به فلاکت می‌افتید. امام مهدی مال شما بدبختان است و اروپا هرگز به او نیاز پیدا نمی‌کند!!»

اینها هم در می‌مانند که چه بگویند و به فکر فرومی‌روند تا برای خود توجیهی بیابند؛ در حالی که پاسخ آن دنیاپرستان این است که: همان اروپا که رؤیای خُردبچگان دنیا است، حتّی به یک چهلم از آسایش و خوشبختی و رفاهی که در سایه‌ی حکومت خدا به آن دست می‌یابد هم نرسیده است و تمام آنچه دارد به جویبار کم‌آبی می‌ماند در برابر نیل. به علاوه، چه کسی به آنان این حق و اجازه را داده است که آنان از همین یک چهلم بهره‌مند باشند، ولی در نزدیکی آنان، در افریقا و آسیا، میلیون‌ها انسان در تمنّای یک روز بدون خون و یک شب بدون گرسنگی باشند؟!

***

آهای! دعاخوان‌های جمعه‌ها و صبح‌های شنبه تا پنجشنبه! خوب گوش کنید. مهدی نمی‌آید! هزار سال دیگر

هم بگذرد نمی‌آید. چون وضع زمین و اهلش دارد بدتر می‌شود و بهتر نمی‌شود. دعا بکنید! برای ظهور مهدی دعا بکنید، امّا او نمی‌آید! عقل می‌گوید او نمی‌آید. یعنی نمی‌تواند بیاید که نمی‌آید. به کجا بیاید؟ به میان شما؟! به میان مردمی که منتظرش نیستند و به او احساس نیاز نمی‌کنند؟! با تکیه بر کدام نیروی انسانی و کدام سرمایه و سلاح؟! اگر او عاقل باشد که عاقل‌ترین انسان روی زمین است، محال است که جان خود را این‌چنین به خطر بیندازد و اسلام را با کشته شدن خویش، به نابودی بکشاند. این است که دعاهای شما مستجاب نمی‌شود و نمی‌تواند بشود! چنین دعاهایی به تمسخر او بیشتر می‌ماند تا به دعا!

مثل شما مانند زندان‌بانی است که مهدی را زندانی کرده است، در حالی که او را می‌شناسد. آن‌گاه با آنکه کلید زندان را در دست دارد و می‌تواند درِ آهنی زندان را بگشاید و او را آزاد کند، رو به قبله و پشت به او نشسته است و فریاد میزند:

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجّل فرجهم! اللهم عجّل لولیک الفرج!!

أین المهدی؟ أین المهدی؟ أین المهدی؟

گریه می‌کند و می‌گوید:

اَللّهُمَّ اَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَميدَةَ!

اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَا الإمامَ الْهادِيَ الْمَهْدِيَّ...

العجل العجل یا مولای!!...

آیا مهدی که پشت سر این زندانبان نشسته است و او را در این حال مشاهده می‌کند، با خود نمی‌گوید که قطعاً او جدّی و صادق نیست، بلکه در حال استهزاء و لودگی است؟! یا زندانیانی که او را در این حال می‌بینند، با خشم و نفرت به او نمی‌گویند: «تو به راستی نافهمی یا خود را به نافهمی زده‌ای؟! مهدی پشت سر تو نشسته است و تو او را زندانی کرده‌ای و کلید آزادی‌اش هم به دست توست! آن گاه نشسته‌ای و برای آزادی‌اش دعا می‌کنی؟! اگر می‌خواهی آزاد شود، پس برخیز و آزادش کن و اگر نمی‌خواهی آزاد شود، پس این سر و صدا برای چیست؟!»

ای سرگرمان و دلشادان به دعاهای خشک و خالی! تنها کسانی دعایشان دعاست و خداوند نیز بنا بر وعده‌اش درخواست آنان را مستجاب خواهد نمود که یاران کافی و مال و سلاح لازم جمع کرده‌اند و سرزمینی را برای مهدی آماده نموده‌اند، آنگاه از خداوند می‌خواهند که هرچه زودتر ولی و خلیفه‌ی خودش را به آنان و آنان را به خلیفه‌ی خودش برساند و بشناساند! این دعاست که از هر شمشیر زدنی بالاتر است؛

چراکه در حین جهاد برای آوردن مهدی است و این دعاست که چون نام مقدّس و اعظم خداوند بالا می‌رود و درهای آسمان را باز می‌کند و در ملکوت جنب و جوشی به راه می‌اندازد!

هیچ عاملی وجود ندارد که وضعیت مردم را بهتر کند. همه‌ی عوامل، وضع بشر را بدتر می کنند. مانند بیماری که هم مجروح شده است و هم کتک می‌خورد. از پهلویش خون می‌آید و از گوشش عفونت می‌ریزد و کسی هم با لگد به صورتش می‌کوبد. آیا او سرانجامی جز مرگ دارد؟ هر سه عامل دست به دست هم داده‌اند تا او را به زودی از پای درآورند. این است که امدادگر، ابتدا ضارب را از او دور می‌کند، سپس خونریزی او را بند می‌آورد و سپس به عفونت سرش رسیدگی می‌کند، امّا مردم عصر ما با عوامل گوناگون از خدا فاصله می‌گیرند و به آتش نزدیک‌تر می‌شوند. از شش جهت محاصره‌اند و ضربه می‌خورند. پس شگفتا از امیدواران! به چه چیز دل خوش کرده‌اند و به چه چیز امید دارند؟ تصوّرشان چیست؟ آیا می‌دانند کدام از کدام است یا فقط بشکن می‌زنند و می‌گویند درست می‌شود!

شاید هم خیال‌بافانِ مردم، منتظر آن هستند که از آسمان آیه‌ای عظیم نازل شود و گردن‌های همه خاضع شود و در این هنگام، مهدی از میان ابرها به سوی زمین نزول فرماید و همگان را با یک حرکت شمشیر، مطیع گرداند و آقایان و خانم‌هایی که طالب آسایش بودند را تعارف کند که تمنّا می‌کنیم از لانه‌تان بیرون بیایید که زمین را گلستان کردیم؛ تناول بفرمایید!!!

آخر هر عاقلی این را می‌فهمد که اگر قرار بر انجام این کارها بود، خداوند برای پیامبرش این کارها را می‌کرد! به علاوه اگر قرار باشد برای مهدی چنین کند، چرا زودتر نکرد؟ آیا این‌هایی که تا پیش از این «ظهور محیّر العقول و خیال‌انگیز» با جنگ و فقر و بیماری و فلاکت و کفر و شرک مُردند، نمی‌توانند در برابر خدا بایستند و بگویند: چه فرقی میان ما و نسل‌های بعدِ ما بود که آنان را متنعّم کردی و ما را در فاضلاب غرق نمودی؟ پس –معاذ الله– حق نداری ما را به جهنّم و آنان را به بهشت ببری!! چرا که به ما ظلم کرده‌ای!!

عاقلان و برنامه‌ریزان و چاره‌جویان! شما بگویید: چه مانعی می‌تواند تخریب زمین و زمان و انسان را متوقف کند تا منجی آنان بتواند خود را به آنان برساند و بشناساند؟ آیا چنین مانع بازدارنده‌ای وجود دارد؟ آیا می‌تواند وجود داشته باشد؟ آیا خداوند چنین بازدارنده‌ای را به مسلمانان عطا نکرده یا نخواهد کرد؟ چه چیزی مانع غیبت و فرار مردم از خدا و خلیفه‌اش می‌شود تا موانع بی‌شمار ظهور خلیفه‌اش را از پیش روی او بردارد؟ عاملی بسیار مستحکم مانند کوه بلند اورست باید سدّ انسان‌ها شود و آنان را از دورتر شدن نگاه دارد و آنگاه با نیرویی الهی، سرهای سنگین و گرم و گیج مردم را به سوی مهدی برگرداند. این را از خود بپرسید و خوب به آفاق و اطراف زمین بنگرید. از شرق تا غرب، سراسر عالم را بجورید و بجویید. آیا ممکن است خداوند این بازدارنده را که تنها عامل توقف این غیبت مرگبار و آغاز آن ظهور حیات‌بخش است قرار نداده باشد؟!

کدام عاقل است که درنیابد مهدی امّت، بدون حضور کسی که مردم را نگه دارد و به سوی پدرشان بازگرداند، نمی‌تواند بر مردم حکومت کند. اصلاً تا مردمی گرد نیایند، مهدی علیه السلام برای چه کسی سخن بگوید و آنان را آماده‌ی نبرد با اهریمن گرداند؟ بدون وجود این عامل، مردم هرگز به خانه باز نمی‌گردند و هرگز مهدی را نمی‌بینند.

بنابراین، اگر کسی امروز به فکر چاره است و در فکر اصلاح، به دنبال این بازدارنده و بازگرداننده باشد؛ چرا که اگر تا صد سال پیش، کور سوی امیدی بود که مردم، خود متنبّه شوند و بازگردند و این امکان به جهت خرابی کمتر عقل‌ها و آدم‌ها برایشان وجود داشت، امروز دیگر امیدی نیست که کسی یا کسانی اساساً بتوانند متنبه شوند یا امکان بازگشت خود به خودی برایشان باشد؛ چراکه تخریب انسان‌ها تقریباً تکمیل شده است! از سویی هم این روند، به مرگ اسلام می‌انجامد، لذا در این میان یک حرکت بنیادین لازم است تا معادله‌ی سقوط را بر هم زند و این گرداب عالَم‌گیر را متوقّف کند و عِدّه و عُدّه‌ای را از میان آن بیرون بکشد و برای حمایت از مهدی، یافتن او و یاری او تربیت کند.

اکنون منصفانه می‌بینیم که چه مقدار نیازمند کسی هستیم که به امداد بشرِ نیمه‌جان بیاید، شیطان را از او دور نماید و زخم‌هایش را ببندد و عفونت سرش را چاره کند تا سر پا بایستد و به سوی مهدی بازگردد.

چه‌قدر نیازمند بزرگوار دلسوزی هستیم که دو شانه‌ی بشر متمرّد را بگیرد و آنقدر تکان دهد و پی در پی نام مهدی را برایش ببَرد تا پیش از آنکه شیطان سرش را ببُرد، دوست و پدر و صاحبش مهدی را به یاد آورد و پیش از آنکه شیطان او را بر کرانه‌ی دره‌ی دوزخ هُل دهد تا سرازیر شود، دستش را بگیرد و او را برگرداند و راه خانه‌ی پدری را نشانش دهد.

چه‌اندازه محتاج عالم صادق و حکیمی هستیم که بشریت را به کلید زندانی که مهدی به آن درافتاده است راهنمایی کند؛ زندانی که حکومت‌های شیطانی شرق و غرب، متّفقاً آن را بنا کرده‌اند؛ عالمی که به آنان بفهماند باید برای آزادی مهدی و دیدار او هر آنچه از جان و مال و آبرو دارند خرج کنند؛ بلکه همه‌ی دارایی‌هایشان در برابر آزادی مهدی که شاه‌کلید آزادی جهان از حکومت شیطان است، هیچ است و چیزی کم.

امروز تا چه حد نیازمند عالم وارسته‌ای هستیم که دعاهای پوچ و توهین‌آمیز ما را معنا دهد و ما را به عمل برای حمایت همه‌جانبه از مهدی و دعا برای برکت و نتیجه‌ی این حمایت رهنمون شود.

چه مقدار نیازمند کسی هستیم که این سال را برای بشر بهتر کند و نگذارد از سال قبل بدتر باشد و سرعت تخریب و بد شدن زمینیان را کُند کند و به این فاجعه‌ی سالها و تصاعد دیوانه کننده‌ی روزهای غیبت پایان دهد.

چه‌قدر محتاج کسی هستیم که ناامیدی واقع‌بینان از امکان خروج مهدی را به امیدی نزدیک و دست‌یافتنی و شدنی بدل کند.

چه‌قدر محتاج کسی هستیم که مسلمانان را از خیالبافی و رؤیاپردازی بیرون آورد تا مهدی واقعی را مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله ببینند که خود و یارانش برای استقرار اسلام زمینه‌ها را آماده کردند و جهادی عظیم و بی‌وقفه نمودند و خداوند نیز یاری و تأییدشان فرمود.

چه‌قدر، چه‌قدر، چه‌قدر...

چشمانمان را باز کنیم. اکنون خداوند مهربان، چنین معلّمی را به نزد ما آورده و او عالم بزرگ و بی‌ادّعا منصور هاشمی خراسانی است که ما را با حکمت و اندرز نیکو، به سوی مهدی دعوت می‌کند و با چیستی و چگونگی زمینه‌سازی برای ظهورش آشنا می‌سازد، ولی با همه‌ی نیازی که به او داریم، بنگرید که با او چه می‌کنیم؟! با وجود آنکه حقایق مکتوم و ناگفته‌هایی بزرگ درباره‌ی مهدی تنها از زبان او شنیده شده است، عدّه‌ای خشک مغز و بی‌مایه بی‌اعتنا به آنچه می‌گوید، به دنبال مدارک هویّت، مدارج علمی و تصویر و بیوگرافی او هستند و علیرغم رود خروشان دانشی که از قلّه‌اش می‌جوشد و به سوی مردم سرازیر است، او را برنمی‌تابند و با وجود آنکه جز تشکیل حکومت خداوند توسّط مهدی به سوی چیزی دعوت نمی‌کند، تنهایش گذاشته‌اند و در بیراهه‌ی خویش روان هستند و می‌خواهند سال خبیثه‌ی دیگری آغاز کنند که انجامش، آغازِ نکبتِ ده‌چندان سالهای رونده و آینده است!

آری ای عزیز! ماجرا این است؛ تا من و تو چون باشیم و چه کنیم...

